سازمان کتابخانه ها، موزه ها و مرکز اسناد آستان قدس رضوی

اداره مخطوطات

نام کتاب: جُنگ شامل (ادعیه - اخبار و...)
مولف متن ... محشی ...
شارح ... مترجم ...
تاریخ تحریر: قرن ۱۳ ق نوع خط: نسخ تعداد سطر: مختلف السطر
نام کاتب ...
موضوع: ادعیه - اخبار زبان: فارسی - عدد اوراق: ۱۱۷
طول: ۲۰٫۵ عرض: ۹٫۵ شماره عمومی: ۳۳۳۶۵
وقفی ... ارسالی از انبار گردش کتاب تاریخ وقف: ۱۳/۱۴ ...
ملاحظات: ناقص الطرفین - آسیب دیده.

لا الضالين يا قاهر يا عزيز أجب يا شمسيائيل

تساميا مطيعا بحق القاهر العزيز ... الملك

...

وان الكتب حق والجنة حق والنار حق وان الساعة آتية لا ريب فيها وان الله يبعث من في ...

وعلى رزقك واغنني عمن سواك وعجل

حاجتي اليك وقضائها عليك انك بما تشاء قدير

ثبتك الله بالقول الثابت هداك الله الى صراط مستقيم

قدير اني اسئلك بحق وليك محمد علي بن

محمد الا اغنيتني به على تاديه فرضك وبر اخواني

المؤمنين والمؤمنات وسهل ذلك لي و...

بالخير واعني على طاعتك بفضلك يا ارحم

غيرِ المغضوبِ عليهِم ولا الضالّين

القاهرُ العزيز   غيرِ المغضوبِ عليهِم و

لا الضالّين يا قاهرُ يا عزيزُ أجِبْ يا شمسيائيل

سامعًا مطيعًا بحقِّ القاهرِ العزيزِ وبحقِّ الملكِ

وتظاهر الكتبِ حقٌّ والجنةَ حقٌّ والنارَ حقٌّ وأنّ الساعةَ آتيةٌ لا ريبَ فيها وأنّ الله يبعثُ من في [القبور]

وحلالِ رزقِك واغنني عمّن سواك وجعلتُ

حاجتي إليك وقضائها عليك إنّك بما تشاءُ قديرٌ (فهمت)

ثبّتك الله بالقول الثابت هداك الله إلى صراط مستقيم

قدير   إني أسألك بحقِّ وليِّك محمد علي بن

محمدٍ إلا أغنيتني به على تأديته فرضك وبرّ لغوا

المؤمنين والمؤمنات وسهل ذالك لي واقدرني

بالخير واعنّي على طاعتك بفضلك يا أحمد

[illegible]

٢

شب دوم زفاف آن شاه

تزویج والد الحسنین

حبیب خدا

شیخ بهائی رحمة الله علیه از والد مرحوم خود نقل نموده که
در شرح رنگ رزی کوفه یافتیم که در او این ابیات
نوشته بود که معلوم شد که عمل آدمیان نبود انا دوت

کنت من الناس تشترونی یوم تزویج والد السبطین
اصفی من اللجین بیاضا صبغتنی دماء نحر حسین

وغدغة افتیندی تبل کمو بینیدی
تبل کمو کمو هاج ... تبل تبل تبدی

متتیما مخرقا عن الوری مجتنب عن اکل ...
فیها انا وزوجتی وابنتی یا من یری کالبر

مجلس ثانی حدیث فراق و مفارقت تنها ساختن اشتیاق
چنین روایت کرده‌اند که روزی جناب امام حسن و امام حسین
در ایام کودکی باتفاق یکدیگر از مسجد بیرون آمدند و
روانه حجره مادر خود گردیدند چون نزدیک حجره
رسیدند امام حسین در عقب ماند ایستاد و گفت ای برادر
تو پیشتر برو داخل حجره شو و بخدمت مادر عرض کن که
در میان دو فرزند خود کدام یک را دوستر میداری ای برادر
تو برو من در عقب می‌ایستم تا آنکه ببینم مادر چه
می‌فرماید در آن وقت جناب امام حسن داخل حجره گردید و بعد از
درخود سلام کرده عرض کرد که ای مادر بفرما که میان
من و برادرم حسین برادر با جان و دل برابرم کدام یک
مقصود تو باشیم ... کدام یک بیشتر دیده ات عزیز ترم
ای مادر مرا دوستر میداری یا برادرم حسین را جناب فاطمه
زهرا دید که حسین همراه نیست جنین دانست که در پشت در
ستاده حسین جواب داد حسن که ای ضیاء دو عین و فدای جان
تو چون از حسین تو برای تو بنزد مادر از ... یقین
عزیزی تو پاره جگر و داغ دل من باشی کار در دل
نادر باشی ای نور دیده تو برادر دوستر میدارم چون جناب
فاطمه این کلمات را تمام نمودند که ناگاه صدای گریه جناب امام حسین
بلند شد کلام حضرت زهرا را بعقب در شنیده که ناگاه آن
غنچه ... ای ...

چون صدای گریه جناب امام حسین جناب فاطمه شنید رنگ مبارک

آن حضرت تغییر کرد و با پای برهنه از حجره بیرون دوید

به شتاب بیرون دوید چون نظر کرد دید که سید الشهدا

فاطمه دید که نور دیده اش در پیش جد خود [illegible] گریه

میکند در آن وقت جناب فاطمه بغل باز کرد و آنحضرت را در بغل گرفت

و روی مبارک آنحضرت را بوسه داد [illegible] کرده گفت ای نور دیده

[illegible] غم دیده [illegible] که [illegible] شوم [illegible]

[illegible] دو جهان [illegible] دارم

مروی است که در آن روز جناب پیغمبر و شاه کونین بجنگ کفار رفته

بودند جناب امام حسین از مدینه بیرون آمده و بصحرا رفته

گفت که [illegible] محمد مختار کنند شکایت [illegible]

اتفاقا در آن روز فتح کرده بودند و بجهت نماز در مسجد

آمده بودند چون جناب رسول خدا داخل مسجد شد جبرئیل امین از

جانب رب العالمین نزول نمود و عرض کرد که یا رسول الله [illegible]

تو را سلام رسانده [illegible] که [illegible]

[illegible] که [illegible] شکایت [illegible]

چون جناب رسول خدا این سخن را از جبرئیل شنید دید [illegible]

آنجناب [illegible] و علی ابن ابیطالب را طلبید و فرمود [illegible]

نور دیده ام حسین از مدینه بیرون رفته [illegible]

که شکایت مادر [illegible] بروید [illegible] آن

چه [illegible] [illegible] [illegible]

بگو [illegible] جناب امیر المؤمنین [illegible]

حضرت رسول از مدینه بیرون آمد و از هر طرف در تفحص جناب امام

حسین میکردید [illegible] طرف نگران بوده [illegible]

با این طریق روان بوده [illegible] که ناگهان نظر [illegible]

[illegible] آن امام شهید چون چشم آنحضرت بر امام حسین

افتاد که در میان [illegible] بود و گریه میکرد آنحضرت [illegible]

[illegible] دامن خود گذاشت [illegible]

[illegible] بگو [illegible] که بابا [illegible]

[illegible] ای نور [illegible] بیا [illegible] که [illegible]

حضرت امیر با امام حسین در اینگفتگو بودند که ناگاه از طرف
شهر مدینه حضرت بی بی ام حسین آمد احمد مختار رسید و دید
فتاده است نور چشم جهان سر حسین بر روی زانوی شه مردان
چون چشم امام حسین بر جد بزرگوار افتاد شروع کرد بگریه
کردن زبان عرض بجد بزرگوار کشود باد شکایت گفتار
مادر شروع بنمود جناب رسول خدا با امام حسین در اینگفتگو بودند
که ناگاه از طرف شهر با ماتم و شیون رسید فاطمه و حضرت امام حسن
رسید که بگریه دید نور چشمش افتاده بروی زمین حسینش را
خبر فاطمه چون نور دیده را خود را بانجا دید هر دو دست خود را بگردن
آن حضرت در آورد بگریه گفت که ای نور دیده کان تو منم
بکس به روایت کجا بست جگرم فدای جان تو کنم تو بهتر از جانمی
هلاک جان تو کنم تو نور چشم منی چگونه فاطمه تاب آورد که بعد

غبار کینه و نقش زمین شود رو

بیت

مهجوران دور از وطن و ساکنان دیار محن منتظران طریق
دوری و تشنگان زهر جوری چنین روایت کرده اند که چون
عندلیب گلشن شاه و طوطی شکرستان نیاز خامس آل عبا
کاروان سالار کربلا امام حسین که مدینه را وداع کرده بسمت کربلا
روانه شد محمد حنفیه شب و روز در فراق برادر میگریست دل از
دوری

برادر زنده رخون بتنگ آمد لبش در آتش میسوخت و باد در صبوری حسابش تمام
چون مدتی از این مقدمه گذشت خبری از جناب امام حسین نیافت
محمد حنفیه بیتاب شده دلش از حرمان برادر تنگ گردیده بنالید و میگفت
کی صبا ده مجنون بالارن هجران مبتلا منده در دام غم در هجر یار مبتلا
چون بنالد عندلیب که خفای ره بکار منده در دام غم هجر گلست مبتلا
آتش اشتیاق محمد حنفیه مشتعل گردید غلام خود را طلبید و فرمود ای بیابان
رو متوجه کربلا باید رفت که به بینی بر سر برادرم چه آمده ایغلام چون از
کربلا بر گشتی و خبر خوشحالی اورده ی ترا آزاد میکنم باید در ره در بیابان
دشت و دره ها نگیری تا خبری ... رسانی آن غلام بشنید و جام چون ...
بر دیده نهاده رو بجانب کربلا نهاد و میرفت تا آنکه بدشت ماریه رسید
دود فتنه از دور سپاه چون دود سیاه نمایان و سری چند دید که چون
خورشید ... سر نیزه کشیده و اسیرانی چند پیدا بود که رجبان ...
بی سوار و بی کوفه میرفتند و آن غلام بگمان افتاد که ایا آن ... جیت وان
سرهای کیستدان عورتان عرب کیستند و در میانه بیم و امید پیش رفت که از
منتکلیکاه افتاد چه قتلگاه که تنها شدی بخون غلطان تمام با بدن پاره
پاره و عریان خزان ظلم زده بود یا ضیاء ان بسان نیزه کینه تنی چند به غلطان

۵

زخون خوبتی بی سر مانده بادر گل ز تا کشوده ز سر عدن بر جیبحت ادل

نشسته بر جفا بس به پیکر بیا کشوده خون گلو بدشت آن غلام بدن

بیابان دید که به تیغ آفتاب سر کشته و اعضا بی شمار دید که امام خدنگ بلا

کشته قربانیان کوی وفا در خون طپیده و در بحر کعبه عشق تمنا سر بکنار نهاده

کو یا صدای العطش از هر سو [illegible] یکی از سوز کشته تیغ جفا

بخاک ناز خفته یکی از دل به پیکان ستم کفته یکی از آستین شکایت

سر در آورده یکی سر بگریبان سینه برده یکی چون بنفشه داغ از کلویش خون

میچکید و یکی از تشنگی بیتاب پیکانی یکی دلش از سنگ جفا شکسته یکی از

خون بکف حنا بسته آن غلام چون نیک نظر کرد احوال [illegible]

شناسان بدام بلا جفا گرفتار و کبوتران حرم امامت را دید که روح از ایشان

فرار نموده در میان کشتگان میگردید و نظاره بر آن میکرد که ناگاه نظر

بیکری افتاد که از بسیاری تیر بال و پر برآورده و جسد دید که از کثرت

زخم تیغ و سنان در خون نهان شده گفته آفتابی بروی صحرا غلطان [illegible]

در میان خون طپان دید آن غلام شناخت که آن تن پاره پاره شکوفه چمن

زهرا و کاروان سالار وادی کربلاست بدور آن جسد میگردید و میگریست

لید بعد از طواف آن ذبیح کعبه وفا روانه مدینه گردید چون نزدیک

شهر رسید بخود میگفت که چه رو داخل مدینه منوره [illegible]

پیغمبر روم چون داخل شهر آن ستمرسیده [illegible] روانه شد

رسول الله بگوش اهل مدینه چنین صدا آمد که عندلیب گلستان کربلا آمد

تمام اهل مدینه بدور روضه جناب رسول خدا جمع شدند و از آن غلام احوال

میپرسیدند و او بایشان جواب گفتن نداشت محمد حنفیه شنید که آن غلام

از کربلا آمده و عازم زیارت روضه رسول خدا آمد آهی کشید و گفت

اگر غلام خبر خوش آورده بود چرا از من رو گردان بوده و چرا بروضه پیغمبر

پناه میبرد بتعجیل تمام برخواست و روانه روضه جناب رسول گردید چون

داخل روضه منوره شد دید مردم مدینه دور آن غلام را گرفته از احوال

امام حسین سوال میکردند و او نمیتوانست جواب بگوید چون چشم غلام بمحمد

حنفیه افتاد با گریه [illegible] سیلاب اشک از دیده جاری کرد محمد حنفیه

بیتاب رفت و با شور تمام از آن غلام پرسید برگو که برادرم کجا بوده

حالش چه و با که آشنا بود آن غلام سر بزیر انداخته از خجالت میگریست

دید چاره نیست آهی کشید بگوید گفت ای آقای من دمی که عازم آن حضرت

بلا گشتم [illegible] میدان کربلا گشتم نظر نمودم دیدم روانه بود [illegible]

بوی کوه [illegible] دیدم [illegible]

[illegible] دانست [illegible] از عقب [illegible]

ناقه [illegible]

[illegible]

[illegible]

که بیک دی لب العطش میکرد بر لب آب همه یکدیگر صغیر و کبیر گو فنده
دامن بهم زجه حلقه زنجیر ایمولا دختران رسول خدا را دیدم چون
اسیران فرنگ و زنگ بر شتران بی جهاز العطش میکشیدند و کسی گوش
با ایشان نمیکرد واحدی جز ابی با ایشان نمیداد که بنود دهان
بیکسی دلجاره بغیر زینب با اهل حرم سواری ایمولا برادرزاده
تو را دیدم و سرا پا در غل و زنجیر کشیده دلش بهم میسوخت و کسی
بدادش نمیرسید چون قدری راه رفتم کنار سر نقتلگاه افتاده است
فلک کلنداو شاطر یافتاده بی سر جسم از پا افتاده یکی دست از تن
جدا شده بی بدن یکی چون ماهی بسمل طپیده یکی را دلش سما کرده
یکی بر کف حنا از خون گرفته ایمولا هر چند نظر بیدان برادر کردم
یک کس بود دیدم در اعضایش نبود از بسکه زخم ... بود
عفو ... برادر ... عمر

بعد از ستایش و ثنای حضرت الله و صلوة بلا خلل زاکیات حضرت
ختمی پناه سلام و الاکرام تحفه بارگاه امامی علیه السلام که بفضلش تیغ
دو پیکر شجاعت ماه جو جوهر آشکار کرده ید اللهی که فرمان قضا جریانش
از زلک بند در گوش سرکشان کشور نهاده اعنی نفس رسول و زوج بتول
امام الثقلین و باب الحسنین مظهر جلال و مظهر جمال دانند ...
وصی بی شک و ریب حجة الله فی الارض و السماء خلیفة الله فی الخوف
و الرجاء عالم السر و العلن دافع الفتن و المحن امیر المؤمنین و یعسوب
الدین نهایت مقاصد و مطلب علی ابن ابی طالب علیه التحیة و الثناء و حی
فداه انکه جام جهان نمای وجودش سواد غیب اکابر در طرح معجزاتش با
هر یک از انبیا همراه بود چنانکه مرویست بسند صحیح که در زمان خلافت
قاید بلاد جهل و نادانی عنی خلیفه ثانی نالایق تر بی او الاشهر مستی
بعمر بن الخطاب علیه اعظم العذاب چون نوبت خلافت باو افتاد دغدغه کرد با
دشاه روم بوده در آنوقت چهار نفر از اعلم ترین چهار مذهب که یکی ابراهیمی
و یکی داودی و یکی موسوی و یکی عیسوی بودند بمدینه فرستاد
که بروید و ببینید که این شخص که ادعای خلافت و جانشینی مسند رسالت
میکند آیا از قابلیت بهره و از لیاقت نصیب دارد یا آنکه از دست چون
انگشتر سلیمان بدست اهرمنان افتاده خلاصه کلام آنکه علمای اربع روانه
مدینه جناب رسول شده چون رسیدند و ورود ایشان را بعمر رسانیدند
بعد از اذن دخول بمجلس آن نا قبول داخل شدند برای امتحان هر یک
مسئله که از کتاب خود در دل داشتند از آن ملعون ... سوال
نمودند آن ناپاک سر بزیر مانند سگ مصور به عوعو جواب ...
از خاموشی زده چون از جواب عاجز بود حرفی نزد که چگونه جهان ...
که آن بوالفضول خود را از صحابه رسول میدانست مسئله حق ...
آیا در کتب سایر انبیا چگونه دست و پا میتوانست کرد بعد از عجز

در جواب علمای بناء عنا گذاشت گفت میباید لشکر روم فرستاد
و خالت این حمر (؟) خصوم را برباد فنا داد تا هر قلی این سئالات نامربوط
نماید مریدان نامراد کنند مسلمین در عتاب و عقاب بیفتاد (؟) گر بواب
مسائل ایشان بصواب جواب بگوید الا طریق جدال و قتال می‌بود که
لشکر روم و پادشاه ایشان چون محیط متشخص عاجز نخواهند شد
ان عاصم حق باز گفت ای یاران من مدت دوازده سال سعی کردم و عمر
بقرب را بروان نتوانستم کرد اما صحف و زبور و توریة و انجیل جید و قوف
دارم مریدان گفتند چاره ای عباد الله حل این مشکلات را از جلال
مشکلات و مشکل و ممیز حق و باطل علی ابن ابی طالب میباید کرد چون
مسئله بر آن نادان مشکل میشد غیر منزلت علم رسول میسر نیست
و مقتضی المرام بر میگشت چون دیگر چاره ندیدند برخواستند و روانه محل
دار رسول کردیدند در آن وقت آن صفا چهره بلغ و بنا بابیاری مخلص
مشغول بود که عمر وارد شد و عرض کرد که یا علی جمع از روم آمده اند
و سخنان نامربوط چند میگویند که من فهم آن نمیتوانم کرد جناب
که نامربوط کسی میگوید که بدون علم بجا رسول خدا بنشیند پس آن
حضرت فرمود که علمای روم حاضر شدند و مردم مدینه هم از مغیره
کبیر بحکم امام خبیر که بیرون اجتماع نمودند پس عنایت از آن عالم که ملت
ابراهیمی سؤال کرد که چه میگوئی سؤال کن آن مرد گفت در صحف
هست
مسئله مشکل شده و از حل آن عاجز و هر کسی وصی و جانشین محمد است
میباید حل مشکلات نماید و چون از این مرد سؤال آن میکنم به غیر از
عمر بجواب مسئله لشکر و سپاه خود را ایما مینماید حضرت فرموده که بگو آن
اجزای صحف را که نمیدانی چون عالم بنیاد خندید گفت جناب وافف (؟)
علی ابن ابی طالب از دهن او کو و فته و بنوعی صحف را میخواند که اگر حضرت
ابراهیم در حیات میبود اقرار میکرد که علی بهتر از من میداند و نیکوتر
میخواند آن عالم انگشت تحیر بدهان کرفته چون مشکل خود را حل دید مسرور
گردید پس امیر مؤمنان فرموده که این جواب مسئله تو یا میخواهی که معجزه پیغمبر
ابراهیم کرده تو را بنمایم عرض کرده که بلی هر گاه چنین کنی از مذهب ابراهیم
پس حضرت فرموده تا هیزم بسیار جمع کرده آتش در آن زدند چون نایرۀ آتش
بفلک بلند شد آن قاسم جنت و نار بدون اکراه و اجبار به میان آتش رفت
نظر کردند خلق از هر کنار که شد آن کوه آتش گلزاری بس کرمی
شد بر سید با ایشان شد آن آتش گلستان در هوا بشی عرق هم
رخش نادر (؟) آبی گلش راهم نشد بید الکلابی بیرون آمد چنان
شد از آن نار چه کو هزار محیط گل زگلزار چون آن عالم ابراهیمی مذهب
آن معجزه از شاه مردان دید گفت تو ولی ابراهیم و وارث نبوت و لی اسرار
صدق که تو وصی و وارث علم محمدی پس عالم داودی را طلبید و غوغا
تا به بینیم در کجای ذبور دهند و چون آن عالم خندید ذبور را غازی

شاه ولایت از دهان او گفت چنان لحن داودی میخواند که شد بر وی هجوم
فوج مرغان چه مرغان روح داود و سلیمان اگر طوطی شنیدی لحن در با
شکر میکرد اینجا بخواند چنان اندر قرات لب کشوده که گویی خود نبی
انشا نموده پس آنحضرت بعالم داودی گفت که میخواهی بنمایم بتو معجزه
پیغمبر تورا گفت همین آرزو دارم پس آنجناب آهنی بر داشت و بدست با
فتیله کرد و زره ساخت چنانکه در زمان داودی چون کوره حداده میکرد
پس داودی گفت صدق که تو همان استاد داود پس موسی بن را طلبید و گفت
بخوان انجای توریه را که برتو مشکل شده چون عالم یهودی خنده
توریه لغاز کرد امیر مومنان از دهان او گفته توریت که میگوی بلکه
در طور بنا بنی زبان چنین که چنانه توریت را میخوند از بر گوی
نطقش ز قرآن میزدی سر کلیم الله کلامش گر شنیدی بگوشش
حلقه ان عاشان کشیدی بطوری صحت توریت میخوند بنوعی که هم
الفاظ افشند که گویا قدرت قاضی حاجات بذیبطا نموده
در مناجات پس آنحضرت فرمود میخواهی معجزه پیغمبر تو را بتو
بنمایم عرض کرد که الاکرام بالاتمام پس آنحضرت بید
که در دست داشت انگشت در انجا که احد هانی شد و رو به روم
روان گردید در انوقت آن پیغمبر فرعون و غاصب حق علی از رهبر قرار
اختیار نمود

آنجناب دست دراز کرد وان را گرفت همان بیل نمود عالم
موسی صدق کرد و پای بکناری رفت عالم عیسی را طلبید و فرمود
بخوان انجای انجیل را که فراموش کرده چون عیسی شروع بخوندن
کرد آنجناب از دهن او گفته بطوری انجیل را میخوند که عیسی
از دم او زنده کردید روی در پیم ازنده کردید شد گو
مریم که کلامش بجان فرزند خود کردی غلامش خلایق
حیران گفتار گشتند با زعان بگزبان اقرار کشتند پس آنجناب
فرمود میخواهی معجزه پیغمبر تو را بتو بنمایم عرض کرد که من هم آرزو
ضو آن دارم پس آنحضرت مظهر آیه یحیی العظام بر سر قبر کهنه آمد
وصاحب آن قبر را فرمود که قم باذن الله در دم قبر شکافته شد و مرده از قبر بیرون آمد
پوسیده ~~بحالی شرف ... عالم~~ خلایق ببلت دفعه کهنه
صدق با امام الثقلین نوب وارث علم رسالت عمر علیه اللعنة والسقر
میگفت لولا علی لهلک عمر ابد و شان سید کوار رتبه امام خود را
شنید بد اجمال گوش کنید که چون دلش از این جهان بتنگ آمد چگونه
دنیای فانی را وداع کرد

لا حول و لا قوة الا بالله العلی العظیم یا قدیم یا قدیم یا جواد یا فرد یا قدیم ...
... العرش العظیم ...
... یا عالم یا صادق یا کهیعص یا حمعسق ...
... الدنیا والاخرة ... السموات والارض ...
... السماء ... انت علی کل شیء قدیر ... یا ارحم الراحمین

۴۴۴

فنوحوا يا شيعة المولى ابي حسن على الحسين غريب الدار والوطن يعني نوحه كنيد اي شيعيان
بر حسين كه از دار وطن و خانه خود دور شده وابكوا عليه طريحا بالطفوف على الترب
عطشان الاوداج والذقن وگريه كنيد براو در حالتي كه در بيابان بر روي ريگ تفيده افتاده بود و خون
از حلقوم او جاري بود وابكوا على صدره بالطعن قد رضت خيول اهل الغدر والاحن وگريه
كنيد بر سينه او كه سم ستوران اهل عدوان او را خورد كرده بودند وابكوا على راسه بالرمح مشتهرا
الى يزيد الفاجر اللعين الالكن وگريه كنيد بر سر مبارك او كه بر سر نيزه كرده
زنان ميبردند وابكوا على بنات رسول الله بين بني الادعياء يشي بها للاعداء والمدن وگريه كنيد
دختران رسول الله كه ايشان را شهر بشهر ميگردانيدند وابكوا على آل النبي
في اسره مستذل الامام حز البدن وبگرييد بر زين العابدين كه او اسير گشته بود و زنجير
در گردنش بسته بودند و احترق قلباه واحسيناه
سكينة حين اسال الدمع كالمدن كجاييد اي سوزندگان دل
سكينه در حالتي كه
زيارت شرح احوال مصيبت
كه گفته العقبة

ونيز از حضرت رسول الله مرويست كه در وقتي كه مرا بمعراج بردند و در مقام
قاب قوسين او ادنى ايستادم از جانب رب العزت ندا در رسيد كه يا احمد
در زمين كه را دوست داري گفتم هر كه را تو دوست داري دوست دارم بعد از وحي
او بمن خطاب رسيد كه يا محمد من تو را امر ميكنم بدوستي علي بن ابي طالب كه من او را
و هر كه او را دوست دارد دوست دارم و چون باسمان چهارم معاودت
نمودم و با جبرئيل ملاقات كردم جبرئيل پرسيد كه پروردگار تو با تو
چه گفت گفتم مرا امر بمحبت علي كرد جبرئيل گريست و گفت والذي
بعثك بالحق نبيا لو ان اهل الارض يحبون عليا كما يحبه اهل السموات
لما خلق الله نارا قسم بخدايي كه ترا بحق پيغمبر گردانيده كه اگر اهل زمين
دوست ميداشتند علي را همچنانكه اهل آسمان او را دوست ميدارند
هر آينه خدا اين جهنم را خلق نميكرد و از اين حديث مستفاد ميشود
كه دوستي آن جناب اعظم طاعات و اقرب قربات است و در اين شكي نيست
و چگونه حب او افضل طاعات نباشد و حال آنكه سلمان فارسي از اعاظم اصحاب
رسول الله بود و عمر خود را در خدمت آن حضرت صرف نموده بود و دنيا و لذت
آن را ترك كرده بود و هميشه در طاعت و عبادت مشغول بود و پيغمبر مكرر مدح او
ميكرد و با وجود اين مراتب ابن عباس ميگويد بعد از فوت سلمان او را در خواب ديدم
كه در بهشت در قصر بلندي كه از ياقوت ساخته بودند نشسته و تاجي مكلل بجواهر
بر سر و سندس و استبرق بهشتي در بر و بجلال منزلت و جلالت و بهجتي
بود كه هيچ چشمي نديده بود و هيچ گوشي نشنيده بود چون آن حالت مشاهده كردم
گفتم يا ابا عبد الله بم نلت بذلك بچه عمل باين مرتبه رسيدي سلمان گفت يا ابن
عباس والله ما نلت بذلك الا بحب علي بن ابي طالب بخدا قسم كه باين مرتبه
نرسيدم مگر بدوستي علي ابن ابيطالب و مرويست كه روزي پيغمبر با جمعي
از اصحاب در موضعي نشسته بودند و حضرت امام حسن و امام حسين در
نزد وي حاضر بودند پيغمبر نگاهي بايشان كرد و آهي كشيد و فرمود
چگونه خواهد بود كه شما را در راه خدا شهيد كنند گفتند صبر خواهيم
كرد پس فرمود حسن را بزهر شهيد خواهند و حسين را بتيغ ببرند و سر او
از تن جدا خواهند كرد و بدن او را در صحراي كربلا خواهند افكند و زنان و
اطفال او را اسير خواهند نمود و شهر بشهر خواهند گردانيد پس امام حسين
عرض كرد كه يا جداه هل يزورنا بعد قتلنا احد يعني آيا بعد از شهادت

کسی که ما را زیارت خواهد کرد حضرت فرمود طائفه از امت من از راههای
دور بزیارت شما خواهند آمد و بمصیبت شما خواهند گریست و بر شما نوحه
و زاری خواهند کرد و امید شفاعت و احسان از من خواهند داشت و چون
روز قیامت شود من در موقف حساب خواهم ایستاد و دست ایشان را خواهم
گرفت و از احوال قیامت ایشانرا نجات خواهم داد و بهشت داخل خواهم کرد

علما [illegible] مجالس گفتگو و مناظره [illegible] عبد الله ابن عباس [illegible] سخن میگویند [illegible]
کرده‌ام که چون [illegible] مجلس [illegible] بیت الشرف مجلس [illegible]
زنان [illegible] محمد مصطفی فاطمه زهرا [illegible]
[illegible] رسول [illegible] حضرت [illegible] که اختیار مزاوجت فاطمه زهرا بجناب
[illegible] امر خدا شود فاطمه [illegible] رسید
جبرئیل از جناب جلیل فرود آمد گفت یا محمد حق سبحانه سلام میرساند و میگوید [illegible]
[illegible]
فاطمه [illegible] سید [illegible] اهل مدینه [illegible]
بود که ستاره [illegible] منتظر بودند که
ناگاه ستاره [illegible] از جانب الله [illegible]
مبادا [illegible] الله اکبر میگفت [illegible]
[illegible] الله اکبر گفته بود که آن ستاره [illegible]
ابی طالب نزول نمود فاطمه زهرا [illegible] گفت الحمد لله و مکرر کرده [illegible]
الحمد لله گفته بود که باز آن ستاره اوج گرفت فاطمه تعجب [illegible] گفت سبحان الله
و مکرر کرده [illegible] آن ستاره بمکان خود رسید [illegible]
فاطمه زهرا [illegible] تسبیح [illegible] فاطمه زهرا [illegible]

مرتبه [illegible] خواستگاری میرفتند و جناب [illegible] ایشان قبول نمیکرد [illegible]
بعضی از آنها [illegible] علی بن ابی طالب
گفتند که یا علی چرا خواستگاری فاطمه نمیروی جناب رسول فاطمه [illegible]
[illegible]

چون آنحضرت از مال دنیا چیزی نداشت او را تمسخر میکردند تا آنکه علی ابن ابی طالب
بخدمت جناب رسول رسید و میخواست اظهار کند حیا مانع آنجناب شد حضرت
ختمی پناه فرمودند که یا علی میخواهی فاطمه را بتو تزویج کنم آنحضرت [illegible]
[illegible] جناب رسول الله فرمود که یا علی مژده باد ترا که الحال جبرئیل از جانب
رب جلیل پیغام آورد که خدا امر فرمود که من فاطمه را در عرش برای علی خطبه کرده‌ام
یا محمد تو هم در زمین [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
پس امیر مؤمنان با بعضی از اهل مدینه [illegible]
و بعضی [illegible] بخدمت رسول خدا آوردند پس [illegible] دعوت [illegible]
[illegible] جمع [illegible] حاضر شدند پس رسول خدا بدست مبارک [illegible]
[illegible] تا آنکه جمع کثیر [illegible]

[illegible] و این هم یکی از معجزات سرور کائنات بود منقولست که چون زنان قریش فاطمه
زهرا را بخانه علی ابن ابی طالب میبردند فاطمه زهرا یک پیراهن [illegible]
بود و جامه کهنه [illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
[illegible]
استماع آن [illegible]
[illegible]
[illegible]

ندید بار دید و خواست که آن جامه کهنه را بسایل دهد بلخود گفت امر کی و [illegible] که
جامه نو را خود بپوشد و کهنه را در راه خدا بدهد بنا بکه عمرا او به ندو فرموده که [illegible]
نکاه دار بهر و چادری حاضر کنید چون زنان حاضر کردند فاطمه زهرا در پس پرده نشست
و آن جامه [illegible] داده و کهنه را خود بپوشید چون آن کوز بدن خود را بجامه نو
مستور دید گفت ای عطا کننده هر چند بمیدانم کیستی اما از بوی او بیراهن
دیده امیدم روشن شد که پیرهن یوسف کنعانی نیست اما یقین جامه مریم باشد
گویا که زیور دهای چشم بکشت دینی که بیاری در جهان کم باشد ای صاحب خانه
را فتاب قیامت مستور باشی فاطمه ان انجا کذشت چون تدری راه رفت باخود
خیال کرد که دختر محمد عروس علی بن ابی طالب با این جامه کهنه بکجا میروی و اکر زنان
مدینه بدیدن تو آیند از این جامه کهنه خجالت میکشی چون این خیال کرد پایش
نجنبید از رفتار ماند و در میان راه ایستاد هر چند زنان سبب ایستادن
پرسیدند از شرم جواب نمیگفت خبر بعلی بن ابیطالب دادند که عروس در راه ایستاده
و نمی آید آنحضرت بعلم امامت فهمید که فاطمه چرا ایستاده برخواست و بر سر راه
فاطمه آمد و فرمود که ای بضعه احمدی وای بضاعت محمدی قدم رنجه کن و خجالت
مکش من میدانم چه کار کرده خدا و رسول از تو رضا باد که علی از تو رضا است
این بگفت و برگشت فاطمه زهرا چند قدم دیگر رفت و همان خیال کرد و باز
ایستاد باز خبر بامیر مومنان دادند و بر سر راه فاطمه زهرا آمده و او را دلداری
نمود و برگشت تا سه دفعه این مقدمه رو داد و کسی از آن مردم سبب ایستادن
و آمدن شاه ولایت را نفهمید و این رمز و سر شد که سه دفعه دامان پاکش را
عروس بی‌وفا ای دوستان فاطمه زهرا نظر کنید که اگر عروس مجلسی و قاران [illegible]
زنانه شدار چه کنند تا بمقصود جنان رسید

الهی لئن عذبتنی الف حجة فحبل رجائی منک لا ینقطع

هزاران سال خدایا کرم عذاب کنی بتازیانه قهرم اگر عتاب کنی
کدر یقین امیدم ز تو رها نشود دلم ز بارگه لطف تو جدا نشود
پس از که بار دگر من امیدوار شوم بنزد که بشفاعت بصد بار شوم
نه قصه حضرت تو از عذاب ترسانم بغیر درگه تو ملجائی نمیدانم
چه حیله سازم از که پناه خود طلبم دگر چکار کنم و از که راه خود طلبم
خدای من اگر عفو میکنی بکرم مراست عفو خدا بهتر از جمیع نعم
الهی تو بلغزی بدنم بهر شب تو عفو ساختهٔ عمر رفته به

الله لا اله الا هو الحی القیوم لا تاخذه سنة و لا نوم له ما فی السموات و ما فی الارض من
ذا الذی یشفع عنده الا باذنه یعلم ما بین ایدیهم و ما خلفهم و لا یحیطون بشیء
من علمه الا بما شاء وسع کرسیه السموات و الارض و لا یؤده حفظهما و هو العلی
العظیم لا اکراه فی الدین قد تبین الرشد من الغی فمن یکفر بالطاغوت و یؤمن بالله
فقد استمسک بالعروة الوثقی لا انفصام لها و الله سمیع علیم الله ولی الذین آمنوا یخرجهم
من الظلمات الی النور و الذین کفروا اولیاؤهم الطاغوت یخرجونهم من النور الی
الظلمات اولئک اصحاب النار هم فیها خالدون آمن الرسول بما انزل الیه من ربه
و المؤمنون کل آمن بالله و ملائکته و کتبه و رسله لا نفرق بین احد من رسله
و قالوا سمعنا و اطعنا غفرانک ربنا و الیک المصیر

مسترک
ذی‌حجه‌نک اول ذی‌الحجه‌این تهلیلاتی اوقیانه ثواب بسیار واردر کدو...

لا إله إلا الله عدد الليالي والدهور لا إله إلا الله عدد أمواج البحور
لا إله إلا الله ورحمته خير مما يجمعون لا إله إلا الله عدد الشوك
والشجر لا إله إلا الله عدد الشعر والوبر لا إله إلا الله عدد الحجر والمدر
لا إله إلا الله عدد لمح العيون لا إله إلا الله في الليل إذا عسعس
والصبح إذا تنفس لا إله إلا الله عدد الرياح في البراري والصخور لا إله

ده‌اول [illegible] ذی‌الحجه بخواند ثواب بسیار دارد وصف نتوان کرد

إلا الله يوم يبعثون ومن الصور

أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك له له الملك وله الحمد
وهو على كل شيء قدير دوم أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك
له إلها واحدا لم يتخذ صاحبة ولا ولدا سیم أشهد أن لا إله إلا
الله وحده لا شريك له أحدا صمدا لم يلد ولم يولد ولم يكن
له كفوا أحد چهارم أشهد أن لا إله إلا الله وحده لا شريك
له الملك وله الحمد يحيي ويميت وهو حي لا يموت بيده الخير
وهو على كل شيء قدير پنجم حسبي الله وكفى سمع الله
لمن دعا ليس وراء الله منتهى أشهد لله بما دعا وانه بريء ممن
تبرأ عنه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

در دهه اول ذی الحجه این تهلیله را بخوانند ثواب بسیار دارد که در وصف آن بیست

لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ اللَّيَالِي وَالدُّهُورِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ اَمْوَاجِ الْبُحُورِ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ وَرَحْمَتُهُ خَيْرٌ مِمَّا يَجْمَعُونَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ الشَّوْكِ
وَالشَّجَرِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ الشَّعْرِ وَالْوَبَرِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ الْحَجَرِ وَالْمَدَرِ
لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ لَمْحِ الْعُيُونِ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ فِي اللَّيْلِ اِذَا عَسْعَسَ وَ
الصُّبْحِ اِذَا تَنَفَّسَ لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ عَدَدَ الرِّيَاحِ فِي الْبَرَارِي وَالصُّخُورِ لَا اِلٰهَ

در اول ماه ذی الحجه بخوانند ... ثواب بسیار دارد که در وصف نتوان کرد

اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له له الملک وله الحمد بیده الخیر
وهو علی کل شیء قدیر دوم اشهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک
له احدا صمدا لم یتخذ صاحبة ولا ولدا سیم اشهد ان لا اله الا

[illegible]

[illegible]

من و تو [illegible]

دو بلبل [illegible]

[illegible] ذبیحم

[illegible] کلاه عنبر

جانم بجانان [illegible]

مرزند [illegible] و بیلی تا ابد [illegible]

[illegible] یحیین یحیین

[illegible] ماتم

[illegible] مانند نوحه برای حسین

[illegible] اندر نو [illegible] جدا کردند

[illegible] ز قتل حسین

جانم بجانان [illegible]

سر من [illegible] دست خونبسته

دل ما [illegible] غصه خسته

[illegible] یاوری [illegible]

کربلا و پناه و آرام

[illegible] هم سفر [illegible]

جانم بجانان [illegible]

[illegible]

ماد [illegible] کربلا [illegible] حسین

[illegible] ماند [illegible]

[illegible] برای حسین

عروسی که بود حجله‌اش گلگون

هر [illegible] مسکنت کرد ای وصی

[illegible] غلطان [illegible] شهدا

[illegible] بهوای حسین

١٤١١

وا ویلا

جانا [illegible]

[illegible]

وا ویلا

ای [illegible]

[illegible]

وا ویلا

ای پادشاه [illegible] او از جفا

[illegible]

[illegible]

وا ویلا

[illegible] حسین

١٣

شاه بیکس و خسته مظلوم مادر
کشته تیغ ستم محروم مادر
واویلا

مادر فدای بیکست
قربان روی انورت
از تن جدا کردند سرت کربلا نرا [illegible]
ماندی مجروح مادرت
مادر حسینت ابیبی

جانان خاموشی چرا
از مادر ای خجلا
از خون شفق بوی چرا
افتاده بی بی چرا
واویلا

ای پادشاه لو کفن او از جفا برید [illegible]
شه خفتانه غرق من [illegible]
تنهای غریب طرف مادر [illegible]
غلطان بخون اندره مادر حسینت ابیبی

ای کرده ره [illegible]
ای کشته گلگون کفن
ای منبع [illegible] و محن
یاد آمد غم جان من
واویلا

آخر به این فتنه رفت چشم از چه [illegible]
مادر حسینت ابیبی
مادر حسینت ابیبی

مادر فدای موی تو
قربان گل روی تو
افتم [illegible] مو
مادر حسینت ابیبی
تمام شد [illegible]
واویلا

من و تن بکسی تا بکیم
رو بلبل [illegible]
بود بالای سینه [illegible]
کر جدا این [illegible]
بر بال تا بنا لیسم
[illegible]

نشد [illegible] حسین و
زجفا و ستم [illegible]
کر [illegible]

با من سینه بکیم
[illegible]
جانیم [illegible]
حسین
حسین حسین حسین
یا حسین حسین
[illegible] تا ابد [illegible] برای حسین
میکنم نوحه برای حسین
بحق [illegible]
کر [illegible] ماتم [illegible]
[illegible] جدا کردند
شاه [illegible] حسین
[illegible]
[illegible]

از تو سید داد ای فلک داد ای فلک
واز تو بیداد ای فلک داد ای فلک
او فرزند ای فلک داد ای فلک
خانه دین از تو کین
دیده نتی کندی ریختی ای فلک
ای یکم [illegible]
ز اشکم از جفا
کشتی از کین سرور دین خان و ماتم باد ای فلک
کردی ای ظالم بپا داد ای فلک
خواهش [illegible] چشم تشنه [illegible]
داد ای فلک
کردی ای بیداد گر
در زمین کربلا
[illegible] مصطفی [illegible]
کشته [illegible] داد ای فلک
[illegible] شاه مردان
از جفا [illegible] داد ای فلک
قاسم [illegible]

عیش او کردی عزا داد ای فلک
کو فیان ظالمان
کرده از ظلم امداد ای فلک
ای [illegible] مظلوم
لب تشنه [illegible] مجروح
ای [illegible] وطن ای بی‌کس
لب تشنه [illegible] ای [illegible]
ای شیخ [illegible]
افتاده در خون [illegible]
[illegible] جگر [illegible] اماد [illegible]

بعید کار

تحقیق [illegible] حدیث بلا و مفتران تغییر قضا داد قیام [illegible] کم نامی و منشیان [illegible] تا کار مطلع احوال [illegible]
چنین روایت کرده‌اند که چون [illegible] کوفه [illegible] حسین [illegible]
[illegible] سلم [illegible]
[illegible] ابن زیاد [illegible] مسلم [illegible]
[illegible]

منزل [illegible]

منم طوعه پروانه‌ای چراغی   منم دو راه بوستان عندلیبی   منم مسلم ز راه بعید [illegible]   منم ابن عم حسین بی حبیب

[illegible]

عالم ... کیفیت حضرت ... بیغمبر

مرویست که روزی حضرت خاتم انبیا محمد مصطفی صلی الله علیه و آله با جمیع اصحاب کبار از دین غار بیرون ... صدای حزین و نالهٔ
غمگینی شنیدند که کسی میگفت خدایا بنهایت عنای من بسوی توابست که مرا یکی از امت محمد و شیعیان علی ابن
ابی طالب قرار دهی حضرت رسول کسی فرستاد که ببیند که ان این غار ... و ... گرای از مردم ...
بعد تفحص معلوم کردند که بیابانه که بجهت حضرت بنی بود که کوشه ... با حضرت تمنای امت محمد
و شیعه علی ابن ابی طالب میکرد ... دوستان و شیعیان اگر بجز حضرت کسی ... شوند تمام حیوانات
طریق تشیع ... قدم ... سعادت که ... دیگر ... تمام اشجار و ... نعلو ...
اقرار بنبوت آنحضرت و بولایت علی ابن ابی طالب نمودند ... بسند صحیح روایت کرده که ... ب
ستون ... معظم ... فرمودند ... که ... مدینه ... فرمود ...
... منبر ... مسلمانان ... خرمای ... و آن درخت ...
... شدند ... و آنحضرت شد بود ...
آن ستون ... موعظه ... خواص ... که ... و مرحبا ...
... جناب مقدس نبوی بعد ... منبر ... کرفت ...
از آن درخت خوشک ناله سوزناک بلند شد ... ناله کند ...
آن درخت اشنید ... که ... ناله ...
درخت زیاده ... که سوز و عالم از سوز ناله ... اشک ... از دید ...
و فرمود اصحاب ... این درخت ... بود و ... منبر ... ندو ...
فراق من الان ... حضرت ... آن درخت ... خود شنید ...
من ... یا ... دعا کنم که حق تعالی ...
و ... ساعت ... مسلمانان ... ثمرة الفواد ...
دعا کنم که درخت ... ناله ... از آن درخت ... فصیح گفت یا رسول الله
من دنیا نمیخواهم ... فانی است بهشت ... میخواهم ... ذات ... حضرت ... آن
درخت خوشک از منبر برآمد و او را در آغوش کشید ... ساکت شد و درخت آن درخت
دعا کرد ... بیابان ... که این درخت چوب ... خوشک ... بنقطه
... باوجود ... نبی ... شیعه ... خاندان ... جوشید ...
... درخت ... عالم و تمام دنیا اقرار به پیغمبری او ... بنده ... داشته ... ها
... شوم بی ... خاندان ... کرد ... شود ...
اطلاع ... وجود ... نیست ... شاید که در فردای قیامت ... انجمله

بسم الله الرحمن الرحیم ... بسم الله الرحمن الرحیم

...

چون علق شاه دین ... ای بزید
از ... ظلم ... داد
اینسی ... بغمبر ... ای بزید
اهل بیت ... و ... سیاه ... پناه ... العبد ... ماه
بی ... جدید ... ای بزید
از ... ظلم ... داد
... ای ... ما
... زنان ... ای بزید
... کوفیان
... ای بزید
... ظلم ... داد

... ادیم ... حکم
... شرم
... ای مادر
... عالم

ای کلو تشنه من ای ... غرقه من ... پرورده من ... طفل ... خسته من ... دفتر فنا ... جان ... بفدای تو حسین

... جفا
... جدا
... شهید
... تو ...
... سید
... سید
... ای حسین
... ستان
... دان
... فلک
... مکان
... کار
... دار